

فلسفه سیاسی ازلیان و بهائیان بخش نخست

فاضل غیبی

با گذشت زمان هرچه بیشتر روشن می‌گردد، که علت اصلی ناکامی در گذار از حکومت اسلامی ناآگاهی از ماهیت آن است. حکومت کشور بزرگی مانند ایران، پدیده اجتماعی بسیار پیچیده‌ای است و مخالفان بدون شناخت از ضعف‌ها و توانایی‌های حاکمیت نخواهند توانست روش‌های مناسب و درستی را در پیش گیرند و همواره به واکنش در برابر کنش‌های رژیم مجبورند.

فرصت‌های از دست رفته در چهار دهه گذشته شاهدهی است بر اینکه نمی‌توان از کوشش برای یافتن شناخت درست از ماهیت حاکمیت اسلامی طفره رفت. البته حاکمیت امروزی ملایان سابقه تاریخی دارد و آنان بار نخست در نیمه سده ۱۹ م. بر ایران حاکم بودند. این فرصت خوبی است تا به کمک جامعه‌شناسی تاریخی و از راه مقایسه اوضاع امروز با آن دوران، راهکارهای مفیدی را بازشناخت.

در تمامی نیم قرن «دوران ناصرالدین‌شاه» قدرت دربار در برابر مجموعه دستگاه عظیم حاکمیت رهبری شیعیان ناچیز بود و جنبه نمادین داشت. مهمتر از قدرت مادی، تسلط معنوی ملایان بود، که در آن زمان نیز با استفاده از بدویت اعتقادات شیعی توده مردم را گروگان گرفته بود. لازم به یادآوری است که نمایانگر بدویت شیعی نه اعتقادات خرافی (مانند اعتقاد به جن و یا زنده بودن امام دوازدهم..)، بلکه این باور بدوی است که اختلافات ظاهری میان انسان‌ها اختلافات «ذاتی» است: مانند اختلاف میان مرد و زن، مؤمن و کافر، مرجع و مقلد، سید و مهجور، بالغ و صغیر، مصلح و مفسد، عاقل و سفیه، یتیم و پدردار، ارباب و برده، پاک و نجس و بسیاری دیگر. نتیجه عملی ذاتی بودن این اختلافات جلوگیری از کوشش برای رفع تبعیضات «مشروع» است.

این گونه «نگرش» به دورانی از رشد بشر بازمی‌گردد که او هنوز نمی‌توانست مفهوم «انسان» را ورای گوناگونی‌های ظاهری تصور کند. در جامعه‌ای با چنین اعتقاد مذهبی نه همدردی انسانی جایی دارد و نه پیشرفت اجتماعی، زیرا هر کس باید بر سرنوشت خود در جایگاهی «خداخواسته» گردن نهد. بنابراین در جامعه‌ای که اسلام و بویژه شیعیگری حاکم شده باشد از همدردی اجتماعی بعنوان انگیزه رفع تبعیض و پیشرفت اجتماعی خبری نیست و جامعه به انجماد در بدویت دچار می‌گردد. اینک با توجه به اینکه ظاهر جامعه ایران در عصر ناصری نمایانگر تسلط کامل شیعیگری بود، پرسش اصلی این است که آیا ملایان توانسته بودند، بدویت اسلامی را نیز بر تار و پود جامعه حاکم کنند؟

خوشبختانه پاسخ به این پرسش منفی است. زیرا ملایان نه تنها امروزه، بلکه در آن زمان نیز نتوانسته بودند تسلط اسلام را بطور کامل برقرار کنند و از درون جامعه افکار و نیروهایی برخاستند که به انقلاب مشروطه دامن زدند. انقلاب نابهنگامی که نه تنها در کشورهای اسلامی قابل تصور نبود، بلکه حتی در هند و چین نیز سابقه نداشت. بدین سبب نیز بررسی درست انقلاب مشروطه و شناخت زمینه آن، هنوز هم برای راهیافتی بسوی پایان دادن به تسلط ملایان سودمند است.

ویژگی دیگر آنکه در آن دوران حاکمیت همه‌جانبه ملایان بر جامعه، رسوخ افکار نوین از «ممالک کفر» را غیرممکن کرده و اندیشه ترقی در ایران فقط می‌توانست در درون جامعه شکل گیرد. بنابراین جریان فکری و اجتماعی که می‌توانست زمینه‌ساز انقلاب مشروطه گردد، می‌بایست جریانی غیراسلامی و برخاسته از درون جامعه ایران باشد.

اما باید پرسید که پس از هزار سال سلطه حکومتگران اسلامی و چهار سده چیرگی ملایان شیعی، از کجای جامعه ایرانی می‌توانست جریانی غیراسلامی برخیزد؟ پاسخ این است که هرچند ملایان در این دوران، مسجد را بجای قهوه‌خانه و قرآن را بجای شاهنامه تحمیل کرده بودند، اما خوی و منش ایرانشهری همچنان در لایه‌های زیرین جامعه روان بود و آنچه را که فردوسی و دیگر پاسداران فرهنگ ایرانی در روان جمعی ایرانیان نقش بسته بودند، کاملاً زدوده نشده بود:

کم آزاری و بردباری گزین
که این است آیین و فرهنگ و دین

هرچند که ظاهر جامعه، تسلط نفس‌گیر اسلام شیعی را نمایش می‌داد:

«اگر ملت است چیزی از او باقی نمانده، مگر چهار آخوند و پیشماز، و چهار دسته سینه‌زن و سنگ‌زن و پیل‌باز... و ده دوازده هزار

روضه خوان و شبیه خوان به صدای بد آواز.» (میرزا ابراهیم بدایع‌نگار، ۱۲۸۹ ق.)

در این برهوت فرهنگی تنها یک جنبش مردمی و پایدار را می‌شناسیم که در سرآغاز این دوران پدید آمد و نه تنها گسترش خود را مدیون بازیافت نگرش ایرانشهری بود، بلکه با تکیه بر نوآوری‌های علی محمد شیرازی (سید باب)، در برابر جامعه ایران راهی دیگر گشود.

برای درک اینکه چگونه جنبشی مذهبی و «شکست خورده» توانست به تحولی چنین شگرف در تاریخ معاصر دامن زند، حتی به بررسی و تحلیل آثار و آموزه‌های سید باب نیاز ندارد، چنانکه اغلب ایرانیان پرشماری که به بابت گرویدند نیز آثار او را نخوانده بودند. بلکه آنان از فرازهای فرهنگ ایران شهری حافظه‌ای تاریخی داشتند، که آن را در ندای سیدباب بازمی‌یافتند و بدانکه می‌شنیدند جوانی ۲۵ ساله از شیراز، ایرانی‌ترین شهر ایران، ندا می‌دهد که باید تبعیضات و تعصبات اسلامی را برانداخت، آموزه‌های او را از «برابری زن و مرد» تا «براندازی طبقه مجتهدان» .. رهایی‌بخش می‌یافتند.

سخن از جریان بابی در دو جناح آن است، که از خط مشی سیاسی کاملاً متفاوتی برخوردار بودند و به روندهای متفاوتی در تاریخ معاصر ایران دامن زدند. در بخش نخست این نوشتار به اندیشه و عمل جناح «ازلی» («بیانی») می‌پردازیم و در بخش دوم به شاخه بهائی خواهیم نگرست.

نخستین اندیشمند نامدار گروه ازلی، آقاخان کرمانی بود. وی را باید از جمله بابیانی دانست که ناصرالدین‌شاه را مسئول قتل سیدباب دانسته و به هر وسیله‌ای برای سرنگونی حکومت قاجار می‌کوشیدند. راه حلی که او برای رسیدن به هدف خود ارائه داد، نه تنها راهنمای فعالیت ازلیان بود، بلکه تأثیر شگرفی بر تحولات تاریخی ایران معاصر بجا گذاشت. ایده آقاخان این بود:

از آنجا که ملایان («احمق بی‌شعور») (۱) با تسلط خود بر امت، به قدرت برتر در ایران بدل شده‌اند، باید بتوان آنان را بازی داد و از فشارشان بر دستگاه حکومت سیاسی استفاده کرد:

«اگر از طایفه نیم‌زنده ملایان تا یک درجه محدودی معاونت بطلبیم، احتمال دارد، زودتر مقصود انجام گیرد.» (۲)

او برای انجام این «مقصود» در اسلامبول به سیدجمال افغانی نزدیک شد و کوشید از راه کمک برای «اتحاد اسلام» از او جلب اعتماد کند. سیدجمال با طرح این هدف دربار عثمانی و شخص سلطان را مجذوب خود کرده، دم و دستگاهی فراهم آورده بود. پس از آنکه میرزا رضا کرمانی به دستور سیدجمال، ناصرالدین‌شاه را به قتل رساند، دولت ایران مایل بود که مسئول قتل مجازات شود، اما از آنجا که دربار عثمانی حاضر به تحویل سیدجمال نبود، سفیر ایران در اسلامبول چنین وانمود کرد که میرزا آقاخان و یارانش در «شورش آرامنه» دست داشتند و باعث تحویل آنان به ایران شد و در تبریز سر میرزا آقاخان و دو یار دیگرش به جرمی که مرتکب نشده بودند، بریده شد. این نخستین بار بود که تجربه تاریخی بدفرجامی رخ داد و نشانگر این بود که استفاده از ملایان برای رسیدن به هدفی نیک، محکوم به شکست است و همکاری با کسانی که دروغ (تقیه) را فضیلت می‌دانند، جز خسران نتیجه‌ای ندارد. بسیاری از دولتمردان ایرانی از جمله مخبرالدوله هدایت به این معنی پی برده بودند:

«میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن خان خبیرالملک به ریسمان سید (جمال) در چاه افتادند. ای بسا ابلیس آدم رو که هست / پس به هر دستی نباید داد دست!» (۳)

شگفت است که میرزا آقاخان که بعنوان بابی، ماهیت اسلام و ملایان را می‌شناخت به چنین اشتباه مرگباری دچار شد:

«اسلام مناسب قبایلی وحشی و دزد مزاج باشد که راهی برای معاش و زندگانی جز غارت و یغما نداشتند و جز طریق فحشا و بی‌باکی نمی‌پیمودند.» (۴)

شوربختانه تراژدی واقعی ایران، تکرار دوباره و دوباره این «تجربه» تا به امروز است. منظور حتی کوشش حزب توده و سازمان‌های کمونیستی پس از آن برای استفاده از ملایان برای نفوذ در میان «توده مذهبی» نیست، زیرا که رهبران این حزب به ناراستی دستکمی از ملایان نداشتند. اما اسفناک دو نمونه بزرگ در تاریخ معاصر ایران است که هر دو به فاجعه منجر شدند:

– بار نخست انقلاب مشروطه بود، که (چنانکه در نوشتار: «رهبر انقلاب مشروطه که بود؟» آمده) ازلیان به ریاست و رهبری یحیی دولت‌آبادی دو آخوند پر قدرت پایتخت به نام‌های «بههانی» و «طباطبایی» (معروف به «دو سید») را به طمع قدرت و ثروت برای طرح خواسته‌های مشروطه‌خواهانه فریب دادند و از نفوذ آنان برای وارد آوردن فشار بر دربار استفاده کرده، توانستند صدور فرمان مشروطه و تأسیس مجلس اول را به ثمر برسانند. اما «دو سید» هرچند که در این جریان به چنان قدرتی دست یافته بودند که تاج بر سر محمدعلی‌شاه گذاشتند، از شرکت ازلیان در مجلس اول «به علت فساد عقیده» جلوگیری کردند و باعث محرومیت انقلاب از رهبری و در نتیجه شکست آن و بروز هرج و مرجی شدند که به تقسیم کشور میان دو قدرت خارجی انجامید.

– مورد دیگر جنبش ملی نفت بود که مصدق کوشید با استفاده از پشتیبانی توده‌ای آن را به ثمر برساند. توده‌ای که در واقع پایگاه آخوند کاشانی بود. اما کاشانی همینکه در اوج قدرت و محبوبیت متوجه شد که جنبش ملی در خدمت نفوذ ملایان نخواهد بود، مصدق را تکفیر کرد و باعث فروریختن پایگاه «مردمی» (بازاری) از او شد:

«مصدق در حالیکه هنوز محبوب و هنوز نخست وزیر بود، پیروانی نداشت و حامیان کاشانی دیگر در دسترس نبودند.» (۵)

بدین ترتیب در دو مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر کوشش برای استفاده از نفوذ ملایان نتیجه عکس داد و ناگفته پیداست که انقلاب اسلامی بعنوان بزرگترین فاجعه تاریخ ایران نیز پیامد همین توهم بود، که سرنگونی حکومت شاه به کمک ملایان ممکن خواهد شد؛ اما دیری نخواهد پایید که آنان به سبب ناتوانی از اداره کشور، صحنه قدرت را به نفع «انقلابیون» ترک خواهند گفت!

خوشبختانه استفاده از «مشتی ملایان بیشعور» تنها تاکتیک مبارزه ازلیان بجا نماند و آنان رفته رفته بدین رسیدند، که با نفوذ در دو پایگاه قدرت (یعنی ملایان و درباریان) بکوشند تا روشنگری‌ها و نوآوری‌های سیدباب را در جامعه گسترش دهند. در نتیجه جریان ازلی بسیار پیشتر از انقلاب مشروطه از تأثیر گسترده‌ای بر جامعه و نخبگان ایرانی برخوردار شد و دامنه نفوذشان از شیخ‌هادی (آخوند معروف تهران) تا امین‌الدوله (صدر اعظم مظفردالدینشاه) را در بر می‌گرفت.

«رمز موفقیت» ازلیان، تظاهر و «تقیه» به مسلمانی بود. چنانکه حتی برخی از آنان (مانند سیدجمال اصفهانی، هادی دولت‌آبادی و و ملک‌المکلمین) توانستند در شمار ملایان سرشناس درآیند و بدینوسیله در شهرهای بزرگ ایران «صاحب منبر» شوند. در این زمینه سیدجمال اصفهانی (پدر «جمال‌زاده») از همه موفق‌تر بود و توانست در آستانه انقلاب مشروطه بر منبر بزرگترین مسجد پایتخت یعنی «مسجد شاه» (با گنجایش بیش از هزار نفر) تکیه زند. او مدتی بر این منبر از «خرابی کار دولت» و حتی شخص شاه بد می‌گفت و نقشی مهم در گسترش جو انقلابی بازی کرد. تا آنکه در شامگاه همان روزی که حاکم تهران شماری از تاجران شهر را (به تشویق ازلیان!) چوبکاری کرد، سیدجمال بر منبر چنان به دولتیان ناسزا گفت، که امام جمعه پایتخت (داماد شاه و پیش نماز مسجد) او را بایی خواند و باعث بلوای شدیدی شد که در واقع زنگ آغاز انقلاب را به صدا درآورد.

تأثیر ازلیان گسترده‌تر از آن است که بتوان در این مختصر مورد بررسی قرار گیرد. بدین اشاره بسنده می‌کنیم که این تأثیر دستکم چهار جنبه داشت:

– نخست نفوذ مستقیم بر دولتمردان، که کافیت به جناح امین‌الدوله اشاره شود. او در کنار مشیرالدوله (پیرنیا) مبتکر و کارگردان همه اصلاحات دوران ناصری و «بیدارترین دولتمرد زمان خود» بود. مظفردالدینشاه به محض آنکه توانست اتابک را از صدارت عظمی برکنار کند، امین‌الدوله را به این مقام برگزید، اما دیری نپایید که کل ارتجاع درباری و مذهبی، شاه را مجبور کرد، یا او را برکنار کند و یا با «بلوای عام» روبرو شود. امین‌الدوله سرسلسله مهم‌ترین نخست وزیران دوران پهلوی بود و از قوام تا حسین علا و از وثوق‌الدوله تا دکتر امینی از خاندان او برخاستند.

– دیگر روابط گسترده با نمایندگان کشورهای خارجی، که مثلاً ملک‌المکلمین منشی سفارت فرانسه بود و سفیر عثمانی بخاطر دوستی با یحیی دولت‌آبادی برای برآورده شدن خواسته‌های مشروطه خواهان میانجی‌گری کرد.

– سوم، برگزاری انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی فراوان مانند «انجمن میکده» به ریاست سلیمان خان میکده، که نام ۵۴ نفر اعضای سرشناس آن ثبت تاریخ است و هنگامیکه لو رفت، اتابک چنان به وحشت افتاد که همه را زندانی و یا تبعید کرد. انجمن مهم دیگر انجمنی به ریاست پسر آخوند طباطبایی بود، که اغلب اعضای آن را نیز ازلیان (از جمله ناظم‌الاسلام کرمانی نویسنده «تاریخ بیداری ایرانیان») تشکیل می‌دادند.

– چهارم، کوشش‌های فرهنگی گسترده از تأسیس مدارس نوین تا کمک به پیشرفت زنان و تاریخ‌نگاری از دیدگاه ملی (۶)

دیگر روشن است، که انقلاب مشروطه دستکم تا انتخابات مجلس اول، منحصرراً پروژه ازلیان بود و پس از آنکه ملایان از انتخاب آنان به مجلس جلوگیری کردند و برخی را تکفیر کردند، کسانی مانند دولت‌آبادی به «تبعیداختیاری» رفتند و یا مانند دهخدا خانه‌نشین شدند.

پربارترین دوران فعالیت ازلیان پس از کودتای سوم اسفند بود، که در آن سران سرشناس ازلی، از فروغی و دولت‌آبادی تا علا و تقی‌زاده، حلقه مشاوران درجه یک سردار سپه را تشکیل دادند و او را در همه امور، از جمله در راه عقب‌راندن نفوذ ملایان، راهنمایی می‌کردند.

از چیستان‌های تاریخ معاصر ایران یکی این است که در دوران پهلوی اغلب دولتمردان از خاندان قاجار برمی‌خاستند، اما کوششی برای بازگرداندن قاجارها نداشتند. علت این پدیده شگفت را باید این دانست، که اکثر آنان از خاندان امین‌الدوله برمی‌خاستند که گرایش ترقی‌جویانه‌شان به سبب تأثیرپذیری از جنبش بایی بر وابستگی به خاندان قاجار غلبه داشت.

بنابراین می‌توان چنین جمع بست، که سید باب از همان اوان به طبقه ملایان شیعی پشت کرد و متوجه دربار شد. او با آنکه از طبقه ملایان برمی‌خاست، در نامه‌هایی که به محمدشاه نوشت، خواستار تقویت حکومت سیاسی در برابر قدرت حکمرانی

آخوندها شد. همین چرخش نیز باعث گشت که مردم به ستوه آمده از بیداد آخوندها، از بابت استقبال کنند و باعث گسترش پایدار آن در میان همه اقشار شوند.

نخستین تراژدی جنبش بابی سرکوب بایان بدست امیرکبیر بود، که در پیامد مرگ نابهنگام محمدشاه وظیفه داشت برای تحکیم شاه نوتخت، مدعیان سلطنت را سرکوب کند. انجام این وظیفه زمانی برعهده او گذاشته شد که بایان در سه مکان قلعه بندی کرده به دفاع در برابر نیروهای دولتی مشغول بودند. اما پس از سرکوب قلعه‌ها و تیرباران باب، در یکسال و نیمی که تا سقوط امیرکبیر گذشت، نه دولتیان به آزار بایان برآمدند و نه بایان به ستیزه جویی دست زدند.

بدین ترتیب می‌رفت که گروه پرشمار دگرباوران و دگراندیشان بابی در شهر و روستای ایران بخشی پایدار از جامعه را تشکیل دهند. این روند که بیشک می‌توانست در روند آتی تاریخ ایران نقشی قابل مقایسه با نقش پیروان مارتین لوتر در اروپا پیدا کند، شش ماه پس از مرگ امیرکبیر به ضربتی جانکاه از میان رفت. این ضربت پیامد تیراندازی دو جوان بابی به شاه بود، که مانند همه دیگر ترورهای تاریخی نتیجه‌ای فجیع یافت و به تراژدی واقعی جنبش بابی دامن زد.

بدین شرح که در میان بایان، مانند هر گروه اجتماعی دیگری که مورد سرکوب قرار گرفته باشد، دو جناح پدید آمده بود، که جناح نخست در دوران آخر امیرکبیر به نزدیکی به حکومت سیاسی امیدوار بود. اما جناح دیگر که بنا به انتقام جویی شیعی، امیرکبیر و پس از او شخص شاه را مسئول قتل سیدباب می‌دانست، به قصد انتقام، دو سه جوان بابی را واداشت به شاه تیراندازی کنند. ناگفته پیداست که تیراندازی به شاه آتش خشم او را برانگیخت و سرکوب بایان را در دستور کار درباریان قرار داد. اما فاجعه اصلی این بود که ملایان که تا بحال در برابر تهاجم تبلیغی بایان رو به هزیمت داشتند، به فرصتی طلایی دست یافتند و در نیم سده آتی تا انقلاب مشروطه، با تأیید و همدستی دربار از «بابی‌کشی» بعنوان بهترین وسیله برای کسب ثروت و گسترش قدرت استفاده کردند، زیرا در چنین جوی می‌توانستند نه تنها بایان را، بلکه هر رقیب و یا «عنصر مخالف و نامطلوبی» را نیز به اتهام بایگیری از میان بردارند.

اگر جامعه ایران در سده ۱۹م. مسیری طبیعی می‌پیمود، می‌بایست قشر ملایان بعنوان پاسداران جهل و توحش اجتماعی حذف می‌شدند، تا جامعه بتواند پذیرای افکار مدرن و انساندوستانه شود و یا همانند ژاپن با تکیه بر فرهنگ تاریخی خود از دستاوردهای نوین غرب بهره برد. اما با بقای قشر ملایان که نه تنها به قدرت و ثروت بیسابقه‌ای دست یافت، بلکه توانست راه رسوخ هرگونه نوآوری واقعی را سد کند، کشور در عقب ماندگی میخکوب شد.

اینکه ملایان حتی با اونفورم پوشیدن سربازان مخالفت می‌کردند و یا «عینک» را مظهر الحاد بایگیری می‌دانستند، فقط ظاهر امر بود، آنان در واقع توانستند با تکرار روزمره آزار و کشتار بایان در شهر و روستای ایران از گسترش همدردی انسانی بعنوان اهرم اصلی پیشرفت اجتماعی جلوگیری کنند.

امروزه با توجه به گسترش رفتار وحشیانه در سایه حکومت اسلامی بسیاری از ناظران بدین رسیده‌اند، که دوران پهلوی در تاریخ معاصر ایران میان پرده‌ای بیش نبود و جامعه پس از انقلاب اسلامی به سرشت پیشین و واقعی خود بازگشته است. در واقع نیز با رشد شدید خشونت اجتماعی در سایه نسخه دوم حکومت ملایان بر ایران می‌توان از بازگشت به دوران پیشاپهلوی سخن گفت و لازم است که برای درک تاریخ معاصر ایران نمای تاریخی دیگری پرداخته شود؛ زیرا آنچه را که درباره تاریخ معاصر پرداخته شده، حاصل نگرش جریان چپ اسلامی است و در آن، صرفنظر از وارونه جلوه دادن نقش ملایان، برای تاریخ معاصر ایران روندی پویا تصور شده، که نخستین نقطه اوج آن انقلاب مشروطه است.

از آنجا که این انقلاب مانند هر انقلاب دیگری به زمینه و آگاهی نیاز داشته، «تاریخ‌نگاران» چپ اسلامی در پی یافتن «روشنگرانی» که می‌بایست زمینه‌ساز آن باشند، در کتابخانه‌ها کتاب‌ها و نوشتارهایی بعضاً خطی یافته‌اند، که نشان از روشنفکری نویسنده‌گان آنها دارد. بر این پایه نگارخانه‌ای از کسانی مانند آخوندوف و طالبوف تا میرزا ملکم و مستشارالدوله فراهم آمده، که گویا با روشنگری‌های خود جامعه ایران را به سوی انقلاب مشروطه به پیش راندند.

اما چنانکه پژوهش‌های نوین (از جمله از سوی ماشالله‌آجودانی در «مشروطه ایرانی») نشان می‌دهند، هیچیک از «روشنگران» مزبور با آنکه همگی در خارج از کشور بسر می‌بردند، شهادت غلبه بر «اسلام درون» را نیافته، همه آنچه را که از ملکم‌خان («قانون») تا مستشارالدوله («یک کلمه») (۷) .. بعنوان راه پیشرفت ایران نشان داده‌اند، جز تحقق «قانون اسلام» نبوده، تا چه رسد به «روحانیون مشروطه‌طلب» (مانند نائینی و آخوند خراسانی) که دغدغه‌ای جز «رواج اسلام مطابق ضروریات زمانه» نداشتند. در این باره داوری احمد کسروی کاملاً درست است که:

«ناسازگاری مشروطه و قانون اساسی با کیش یا دینی که مردم داشتند درخور چاره نمی‌بود. به این لایحه در روزنامه‌های فارسی پاره‌هایی نوشتند. ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه‌کاری و فریبکاری نبوده.» (۸)

تازه همان مطالب «انتقادی» نیز در ایران بجز انگشت‌شماری بدست کسی نمی‌رسید. چنانکه حتی مظفرالدین‌شاه هنگامیکه در تبریز ولیعهد بود، «(نشریه) «قانون» را که ممنوع از دخول به ایران بود، در لف پاکت به ایشان می‌رسید.» (۹)

بنابراین ادعای درستی است، که در تمامی نیم سده پیش از انقلاب مشروطه ممکن نبود، هیچ اندیشه غیراسلامی از خارج به جامعه شیعه‌زده ایران رسوخ کند و بابت تنها سرچشمه نوآوری و نواندیشی بود. البته بابیان نیز از یکسو به سبب غلبه بر تاریخ‌اندیشی اسلامی و از سوی دیگر، به بهره‌مندی از سرچشمه‌های ادب و اخلاق ایرانی (چنانکه در میرزا آقاخان کرمانی بخوبی می‌توان دید) پذیرای اندیشه‌های نوین از غرب نیز بودند و می‌توان ادعا کرد که گسترش محدود چنین اندیشه‌هایی را نیز مدیون «بابیان» (مانند پیرنیا و فروغی) هستیم.

روشن است که ازلیان دستکم به سبب کمیت ناچیز خود نمی‌توانستند به تنهایی زمینه‌ساز انقلاب مشروطه و نوسازی دوران پهلوی باشند. از اینرو در بخش دوم این نوشتار به جناح دیگر جنبش منسوب به سیدباب می‌نگریم که به تصور احمد کسروی که هر دو گروه را از نزدیک می‌شناخته: «دسته بیشتر اینان می‌بودند و کوشش را اینان می‌نمودند.» (۱۰)

- (۱) فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، ص ۳۶
- (۲) هما ناطق، نامه‌های تبعید، ص ۳۰
- (۳) مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران، ص ۱۴۲
- (۴) فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۴۱
- (۵) سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، ص ۹۷
- (۶) نمونه: کوشش‌های صدیقه و پروین دولت‌آبادی و کتاب ۷جلدی «تاریخ انقلاب مشروطه ایران» به نگارش مهدی ملک زاده
- (۷) مستشارالدوله: «رجال دانش و معرفت و ارباب حکمت و سیاست همه کتب معتبره اسلام را حاضر و جمله کدهای دول متمدنه را جمع کنند و در مدتی قلیل کتابی جامع نویسند.» (رساله «یک کلمه»، ص ۱۷)
- (۸) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، ص ۴۳۰
- (۹) ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، امیرکبیر، ص ۱۰۱
- (۱۰) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۹۰